

عبودیت

شاید اوج دعایی که انسان در رابطه اش با خداوند - تبارک و تعالی - می تواند داشته باشد، دعایی است که در مناجات شعبانیه آمده است :

« [۱] اَللّٰهُمَّ هَبْ لِيْ كَمَالَ الْاِنْفِطَاعِ الْيَكِّ، [۲] وَ اِنْرِ اَبْصَارَ قُلُوْبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا الْيَكِّ، حَتّٰى تَحْرِقَ اَبْصَارُ الْقُلُوْبِ حُجُبَ النُّوْرِ، فَتَصِلَ اِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ وَ [۳] تَصِيْرَ اَرْوَاحِنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ! »

شاید این دعا به سه مطلب اشاره دارد : عبودیت، عرفان، عشق. (عبد عارف عاشق).

اما عبودیت یعنی چی؟

عبد بودن یعنی جسم و روح خودش را مملوک خدا بداند (لله ما فى السماوات و الارض) و هیچ تصرفی در خود نداشته باشد، مگر به اذن و رضایت مالک حقیقی که خداست. (مقام فناء فى الله که خودبینی به صفر رسیده است).

تصرف در جسم : حرکت و سکون و حرف و سکوت و ...

تصرف در روح : فکر و تصور و هدف و ...

یعنی بنده گوش به فرمان خداوند - تبارک و تعالی - .

«رشته ای بر گردنم افکنده دوست / می کشد هر جا که خاطر خواه اوست»

همه چیزش برای خداست و از خود و اشیاء و دنیا و مادیات فاصله گرفته و جدا شده به سوی خدا (کمال الانقطاع اليك).

^۱ اقبال / ج ۳ / ص ۲۹۹.

«من همان دم که وضو ساختم از چشمهٔ عشق / چهار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست».

حضرت امیر ع / تحف العقول / ص ۹۱ :

«... فَطَوَّبِي لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ عَمَلَهُ وَعِلْمَهُ وَحِبَّهُ وَبُغْضَهُ وَأَخَذَهُ وَتَرَكَهُ وَكَلَامَهُ وَصِمْتَهُ وَفَعَلَهُ وَقَوْلَهُ...».

هیچ نفسانیت ندارد و همه چیزش برای خداست. فقط دستور و خواست او، مهم است. در روایت امام صادق ع در شرح حقیقت عبودیت یکی از نکات که مطرح می کنند، این مطلب است : وَ جُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ^۲. فکر این نیست که از نظر مالی باید

^۲ مشکات الانوار / ص ۳۲۷ : قُلْتُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ - قَالَ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءَ [۱] أَنْ لَا يَبْرِيَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكًا لَانَ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مَلِكٌ يَرُونَ الْمَالَ مَالِ اللَّهِ يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ - [۲] وَ لَا يَدْبِرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا [۳] وَ جُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ.

فَإِذَا لَمْ يَبْرِ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مَلَكًا هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقَ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَنْفِقَ فِيهِ وَ إِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مَدْبِرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا وَ إِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ نَهَاهُ لَا يَتَفَرَّغَ مِنْهُمَا إِلَى الْمِرْيَاءِ وَ الْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَ إِبْلِيسُ وَ الْخَلْقُ وَ لَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَاثُرًا وَ تَفَاخُرًا وَ لَا يَطْلُبُ عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَ عُلُوًّا وَ لَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلًا فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ الْمُتَّقِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ».

به کجا برسد یا از نظر علمی باید چه بشود یا از نظر اجتماعی چه مقامی پیدا کند^۳. فقط عمل به وظیفه مهم است. فقط کسب رضایت خداوند - تبارک و تعالی - مهم است.

پس :

حواسش به نماز اول وقت با جماعت و حضور قلب هست.

مواظب زبان و چشم و گوشش هست.

مواظب فکر و تصوراتش هست.

مواظب هدفش از کارهایی که انجام می دهد، هست.

حواسش به ذکر قلبی دائمی و عدم غفلت هست.

عبودیت ۲

در مقام شرح دعایی بودیم که بیان شد شاید اوج دعایی است که انسان در رابطه اش با خداوند - تبارک و تعالی - می تواند داشته باشد :

« [۱] اَللّٰهُمَّ هَبْ لِيْ كَمَالَ الْاِنْقِطَاعِ الْيَكْبَ، [۲] وَ اَنْرْ اَبْصَارَ قُلُوْبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا الْيَكْبَ، حَتّٰى تَخْرُقَ اَبْصَارُ الْقُلُوْبِ حُجْبَ النُّوْرِ، فَتَصِلَ اِلَى مَعْدِنِ الْعُظْمَةِ وَ [۳] تَصِيْرَ اَرْوَاحِنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ »^۴.

^۳ آقای قرائتی نقل می کردند که از مرحوم آیت الله گلپایگانی سوال کردم که الان که مرجع هستید خوشحالتريد يا وقتى که طلبه بوديد. جواب دادند که نمی دانم. آن وقتى که خدا از من راضى تر باشد.

^۴ اقبال / ج ۳ / ص ۲۹۹.

بیان شد که فراز اول به عبودیت در پیشگاه خداوند - تبارک و تعالی - اشاره دارد.

در اهمیت عبودیت همین بس که خداوند - تبارک و تعالی - در سوره مبارکه ذاریات، آیه شریفه ۵۶ می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ».

همه ما خلق شده ایم تا عبد باشیم. خلق خداوند - تبارک و تعالی - نسبت به مخلوقات استمراری است و هر لحظه فیض وجود و عنایت رحمانی خود را به ما دارد. پس هر لحظه که عنایت خلقی الهی شامل ما می شود، برای این است که هر لحظه عبد او باشیم. عبودیت سراسر وجود زندگی ما را فرا گرفته باشد، و الا آن لحظه غفلت، هدف از خلقت حاصل نشده است. باید نسبت به تمام لحظات زندگی خود مراقبه و محاسبه نفس داشته باشیم.

در سوره مبارکه مریم، آیه شریفه ۳۶ آمده است:

«وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» / لحظه ای که در مقام عبودیت خداوند - تبارک و تعالی - باشیم، در صراط مستقیم هستیم.

سوره مبارکه حمد که در نمازهای روزانه بارها و بارها این عبارت را تکرار می کنیم:

«اهدنا الصراط المستقیم» / با توجه به آیه قبل معنا این خواهد بود که خدایا ما را به عبودیت خود هدایت کن. هر لحظه و هر آن راه عبودیت خودت را به من نشان بده تا در صراط مستقیم باشم.

عبودیت محض یعنی تبعیت و اطاعت محض از روی تسلیم و خضوع. فقط و فقط رضا و خواست خداست که اهمیت دارد.

در حدیث معراج این کلام آمده است که عبودیت بنده به جایی می رسد که می گوید:

«لَوْ كَانَ رِضَاكَ فِي أَنْ أَقْطَعَ إِرْبًا إِرْبًا وَأَقْتَلَ سَبْعِينَ قَتْلَةً بِأَشَدِّ مَا يُقْتَلُ بِهِ النَّاسُ لَكَانَ رِضَاكَ أَحَبَّ».

فقط خواست و رضای تو مهم است و خواست و رضای تو محبوب من است. دوست دارم آنچه را که خواست توست، حتی اگر خواست تو تکه تکه شدن من باشد. (این زبان حال شهدای کربلا و شهدای بزرگ اسلام هم هست).

نقل می کنند سلطان محمود غزنوی غلامی داشت که خیلی به او ابراز علاقه می کرد، به شکلی که وزیران و درباریان حسادت می کردند و از این عمل سلطان در تعجب بودند. روزی سلطان محمود الماس درشت و درخشان خزانه را می آورد و به وزیران و درباریان می گوید این الماس را بشکنید. هر کدام جواب می دهند که سلطان به سلامت باشد ما چنین جسارتی نمی کنیم و این الماس گرانبه‌تری است و مورد احتیاج سلطان است و ...

سلطان این غلام را صدا می زند و می گوید این الماس را بشکن. غلام بی چون و چرا و بلافاصله این الماس را می شکند. سلطان می پرسد چرا این الماس را شکستی مگر قیمتی و ارزشمند نبود.

جواب داد: چرا، اما اگر آن را نمی شکستم حرف شما زمین می ماند. الماس بشکند بهتر از این است که امر سلطان بشکند.

سلطان ما خداست همه الماس ها و نفس اماره خود را باید برای خدا بشکنیم و الا حرف خدا زمین می ماند.

راه محبوب شدن در درگاه خدا و اهل بیت ع همین است:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُبَاهِي بِالشَّابِّ الْعَابِدِ الْمَلَائِكَةَ، يَقُولُ: أَنْظِرُوا إِلَى عَبْدِي تَرَكَ شَهْوَتَهُ مِنْ أَجَلِي؛ خداوند بزرگ، به جوان عبادت‌پیشه، نزد فرشتگان افتخار می‌کند، می‌فرماید: «بنده‌ام را بنگرید. برای من، خواسته‌های نفس خود را کنار نهاده است». (کنز العمال: ج ۱۵ ص ۷۷۶ ح ۴۳۰۵۷).

خیلی نیازمند مراقبت از افعال و افکار و محاسبه نفس هستیم تا کم‌کم در مسیر بندگی قدم برداریم و به قله‌های عبودیت برسیم. خواسته‌ای که خداوند - تبارک و تعالی - و اهل بیت - علیهم الصلاه و السلام - از ما دارند.

معرفت ۱

« [۱] إلهي هب لي كمال الانقطاع إليك، [۲] وانر أبصار قلوبنا بضيء نظرها إليك، حتى تحرق أبصار القلوب حجب النور، فتصل إلى معدن العظمة و [۳] تصير أرواحنا معلقة بعز قدسك ».^۵ فراز دوم که عطف به کمال انقطاع است: چشمهای قلوب ما (نفس و روح ما که مرتبه اصلی وجود ماست و اوست که خود ماست) را به نور نگاه به خودت روشن کن.

روح من تو را ببیند. مهمترین ثمره دیدن شیء آگاه شدن و شناخت به اوست و مراد از این که روح ما خدا را ببیند، این است که با تمام وجود او را درک کند، حضورش را و عظمتش را بیابد. پس در این فراز از خداوند معرفت به خودش را طلب می‌کنیم.

^۵ اقبال / ج ۳ / ص ۲۹۹.

مثلاً «هوا و اکسیژن» با چشم سر قابل دیدن نیست. اما اگر شخصی شناخت و علم به وجود و چگونگی هوا و اکسیژن را به ما آموزش بدهد، می‌توانیم آن را احساس کنیم بدون این که با چشم ببینیم.

پس در این فراز از خداوند - تبارک و تعالی - می‌خواهیم که خدایا من با قلب خودم تو را بینم، درک کنم و بشناسم. البته این معنا با عبارات لطیف و زیبای حضرت امیر علیه الصلاه والسلام - بیان شده است. خدایا! چشمهای قلوب ما را به نور نگاه به خودت روشن کن. روح من با دیدن تو نورانی می‌شود.

عبد عارف در مقابل عبدی است که شناختی به مولایش ندارد. عبدی که بداند مولایش چه عظمتی دارد، چقدر مهربان است و اصلاً هر چه رحمت و نعمت است، از عنایت اوست؛ بلکه هر چه کمال در این وجود ظهور دارد، کمال اوست و عبد مالک نیست و مولای هر وقت اراده کند این کمال را از او می‌گیرد. پس هر چه دارد رحمت و لطف اوست. آن موقع می‌گوید «نعم المولی» و هر چه در توان دارد برای خدمت به مولای خود به کار می‌گیرد.

کتاب شریف الکافی / ج ۱ / ص ۱۸۰ :

«عَنْ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عٍ إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهُ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ.»

در فراز اول عبودیت را از خداوند - تبارک و تعالی - خواستیم. در فراز دوم معرفت به خداوند - تبارک و تعالی - را و این روایت می‌فرماید که عبد شدن فرع عارف شدن است. هر چه عرفان افزایش یابد، عبودیت افزایش می‌یابد.

کتاب شریف الکافی / ج ۸ / ص ۲۴۷ :

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا مَدُّوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنَعِيمِهَا وَكَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقْلَ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطَّوْنَهُ بِأَرْجُلِهِمْ وَلِنَعْمُوا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ وَتَلَدَّدُوا بِهَا تَلَدُّدًا مِنْ لَمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَانِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْسَ مِنْ كُلِّ وَحْشَةٍ وَصَاحِبٌ مِنْ كُلِّ وَحْدَةٍ وَنُورٌ مِنْ كُلِّ ظُلْمَةٍ وَ قُوَّةٌ مِنْ كُلِّ ضَعْفٍ وَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ سَقَمٍ».

اگر می دانستید شناخت خداوند چه نعمت بزرگی است و چه لذتی دارد، دنبال دنیا نمی رفتید و دنیا از چیزی که با پایتان لگدمالش می کنید، برایتان کم ارزشتر بود. شناخت خداوند - عز وجل - رفیق در هر وحشتی و همراه در هر تنهایی و نور در هر تاریکی و نیرو در هر ضعفی و شفاء از هر مریضی است.

فرض کنید شخصی را که شناخت عمیق از ذات باری تعالی دارد و غافل از این وجود با عظمت و با جلال و جبروت نیست و هر لحظه با روح خود این عظمت را احساس می کند و وجودش را با قلبش درک می کند. این شناخت آگاهانه تمام زندگی اش را تحت تاثیر قرار می دهد. مشکل بنده که عبد نشدم، این است که عارف نشدم، چنین شناختی را ندارم یا دچار غفلت هستم و خداوند - تبارک و تعالی - را فراموش کرده ام. البته شناخت عمیق خواب غفلت را از چشم خواهد ربود.

شهید مطهری / حکمتها و اندرزها / خداشناسی مبنای انسانیت: «اگر خداشناسی نبود، انسان تفاوتی با حیوان نداشت و این خداشناسی است که باعث ایجاد اخلاق پسندیده می شود و روشنی روح را به ارمغان می آورد».

از خود حضرت امیر - *علیه الصلاه و السلام* - نقل شده است که «ما رأیت شیئا الا و رأیت الله قبله». چیزی را ندیدم مگر این که قبلش خدا را دیدم. رویت حضوری عمیق ذات باری تعالی که دائمی است.

دلی کز معرفت نور و صفا دید ز هر چیزی که دید اول خدا دید

لذا حضرت امیر - *علیه الصلاه و السلام* - می شود الگو برای بشریت در طول تاریخ. شناخت خداوند - *تبارک و تعالی* - آنقدر عمیق است که هرگز دچار غفلت نمی شود.

در سوره مبارکه انعام / آیه شریفه ۹۱ و سوره مبارکه حج / آیه شریفه ۷۴ و همچنین سوره مبارکه زمر / آیه شریفه ۶۷ آمده است :

«ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ». آنگونه که باید و شاید شناخت به خداوند - *تبارک و تعالی* - حاصل نشده است. این همه تاکید ذات باری تعالی بر شناخت کامل و حقیقی از او نباید من را به خودم بیاورد؟! نباید از کم کاری در این زمینه خجالت بکشم؟

کتاب شریف بحار / ج ۴ / ص ۵۴ / وجود مقدس امام صادق - *علیه الصلاه و السلام* - :
ثُمَّ قَالَ يَا مُعَاوِيَةُ [بن وهب] مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ يَأْتِي عَلَيْهِ سَبْعُونَ سَنَةً أَوْ ثَمَانُونَ سَنَةً يَعِيشُ فِي مُلْكِ اللَّهِ وَيَأْكُلُ مِنْ نِعْمِهِ ثُمَّ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ».

چقدر زشت است که ۷۰ سال یا ۸۰ سال انسان در ملک خدا زندگی کند و از نعمتهای او بخورد و شناخت به خداوند - آنگونه که شایسته است - نداشته باشد.

چقدر برای شناخت شایسته خداوند - *تبارک و تعالی* - زحمت کشیدم؟ چقدر کتاب خواندم؟ چقدر تلاش کردم؟

معرفت ۲

« [۱] الهی هب لی کمال الانقطاع الیک، [۲] و انز ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک، حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور، فتصل الی معدن العظمه و [۳] تصیر ارواحنا معلقه بعز قدسک ».

بیان شد که فراز دوم طلب رویت قلبی یا شناخت روحی خداوند - تبارک و تعالی - است. علم به حصولی و حضوری تقسیم می شود و شناخت خداوند - تبارک و تعالی - هم با علم حصولی رخ می دهد و هم با علم حضوری. بحثهای کلامی و فلسفی شناخت حصولی به ذات باری تعالی حاصل می کند. اما رویت قلبی شناخت حضوری و علم حضوری است. مراتب این علمها متفاوت است. به عنوان نمونه اگر بدانیم شخصی درد می کشد، علم حصولی است؛ اما وقتی خودم درد بکشم، علم حضوری است و با تمام وجود این درد را احساس می کنم. تا خودم درد نداشته باشم، تصور کامل و جامعی از درد کشیدن ندارم. اگر ارتفاع زیاد کوه را برای ما تعریف کنند، شناختی به بزرگی کوه خواهیم داشت، اما وقتی خودمان از نزدیک عظمت کوه را می یابیم، فهم عمیقتری از بزرگی و عظمت کوه برای ما حاصل خواهد شد.

اگر به علم حصولی و با برهان بدانیم که «خداوند - تبارک و تعالی - با عظمت است»، اما این عظمت را به علم حضوری درک نکرده باشیم، به عمق عظمت الهی نرسیده ایم. البته کنه

عظمت الهی برای احدی جز خود خداوند - تبارک و تعالی - قابل درک نیست و به همین دلیل حضرت امیر - علیه الصلاه و السلام - در خطبه ۴۹ نهج البلاغه می فرمایند «ولا قلبٌ مَنْ اثْبَتَهُ يَبْصِرُهُ» (قلب کسی که او را قبول دارد، او را نمی بیند)، اما اولیاء الله با علم حضوری و شهود باطنی در حدّ توان انسان به عمق عظمت الهی رسیدند.

اهل دلی نقل می کرد که روزی در خیابان یک لحظه شهود ذره ای و کمتر از ذره ای از کمال زیبایی الهی برایم حاصل شد که چنان لذت بخش بود که هرگز از یادم نمی رود. عبارت حضرت امیر - علیه الصلاه و السلام - که می فرماید «وَأَنْرَ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا إِلَيْكَ» شناخت شهودی و حضوری را اشاره دارد.

من می دانم که خداوند - تبارک و تعالی - با تمام کمال و جبروتش پیش من حاضر است، اما شهود قلبی عمیق به این حضور پاک و قدوسی دارم؟ با عمق جان می فهمم که او کیست و چه عظمتی دارد و چقدر مهربان و زیباست؟

من می دانم که «بحول الله و قوته اقوم و اقعده»، اما هنگام بلند شدن و نشستن قدرت الهی را می بینم؟ در تمام حرکات و سکنااتی که در عالم هستی رخ می دهد، قدرت الهی را می بینم؟ در دعای عرفه وجود مقدس سیدالشهداء امام حسین - علیه الصلاه و السلام - می فرماید: «عمیت عین لا تراک»، یعنی چشمی که تو را نبیند کور است. این چشم، چشم باطنی است. اگر شهود باطنی وجود ندارد، یعنی باطن بینا نشده است. من «کور باطن» هستم که حضور و عظمت و قدرت الهی را درک نمی کنم. در این فراز از خداوند - تبارک و تعالی - می خواهم که کوری باطن من را شفا دهد. باطن من را بینا کند تا عظمت و جلال و جبروت او را در حد توان بشری درک کنم.

معرفت ۳

« [۱] الهی هب لی کمال الانقطاع الیک، [۲] وانر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک، حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور، فتصل الی معدن العظمه و [۳] تصیر ارواحنا معلقه بعز قدسک» ۷.

اما راه رسیدن به این شناخت چیست؟

کتاب شریف الکافی / ج ۱ / ص ۹۸:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: جَاءَ حَبْرٌ^۸ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبِّكَ حِينَ عَبْدتَهُ قَالَ فَقَالَ وَيْلَكَ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ قَالَ وَكَيْفَ رَأَيْتَهُ قَالَ وَيْلَكَ لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَكَانَ رَأْيُهُ الْقُلُوبَ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ.

قلوب خدا را - تبارک و تعالی - می بینند و درک می کنند، البته با ابزار حقائق ایمان. وسیله درک روحانی خداوند - تبارک و تعالی - حقائق ایمان است.

مرحوم فیض کاشانی در شرح «حقائق الایمان» می نویسد: «حقائق ایمان یعنی ارکان ایمان از تصدیق به خدا و وحدانیت خدا و اعتبارات اسماء و صفات خدا - جل و عز»^۹.

سپس می فرماید: «و برای دیدن خدای تعالی با قلوب مراتبی به حسب مراتب قوت و ضعف ایمان است».

^۷ اقبال / ج ۳ / ص ۲۹۹.

^۸ اسقف مسیحی.

^۹ الوافی / ج ۱ / ص ۳۸۲.

مرحوم ملاصدرا نیز می نویسد^{۱۰}:

ایمان حقیقی که نور معرفت خداست - اگر شدید شود و کامل و تمام گردد- و این همان هدف تلاش سالکین و نهایت ثمره زارعین و آخرین درجه متقین و چشم روشنی واصلین است - همانطور که در قرآن آمده است «وبنا ائمم لنا نورنا»^{۱۱} (پروردگارا! نورمان را برایمان تمام کن).

مراتب ایمان را از مقدار حضور قلب در نماز، از مقدار اخلاص در اعمال، از مقدار مواظبت بر زبان و فکر، از بر نوع نگاه به مادیات، از عکس العمل در مقابل مشکلات و مصیبتها، از مقدار یاد خدا بودن، از مقدار کبر و غرور و خودپسندی، از مقدار خشوع و خضوع در مقابل خداوند - تبارک و تعالی -، از مقدار خوش اخلاقی و خوش برخوردی و ... می توان فهمید.

خصوصیاتی که برای اولیای الهی در حدیث معراج بیان شده^{۱۲} یا صفاتی که برای متقین در خطبه متقین آمده^{۱۳} یا خصلتهایی که برای مومنین حقیقی در روایات ذکر شده^{۱۴} را اگر مطالعه کنیم، تفاوت فاحش ایمان خودمان با ایمان اولیای الهی برایمان روشن می شود.

به عنوان نمونه در حدیث معراج آمده است که «**لا یشغلهم عن الله شیء طرفه عین**». هیچ چیزی به اندازه لحظه ای آنها را از [یاد یا عمل برای] خدا باز نمی دارد.

^{۱۰} شرح اصول کافی / ج ۳ / ص ۱۴۶.

^{۱۱} سوره مبارکه التحريم / آیه شریفه ۸.

^{۱۲} بحارالانوار / ج ۷۴ / ص ۲۱.

^{۱۳} خطبه ۱۹۳ نهج البلاغه.

^{۱۴} الکافی / ج ۲ / ص ۲۲۶.

کسی که اینگونه باشد، رویت پاکی از ذات باری تعالی خواهد داشت.

برای رسیدن به این جایگاه باید زحمت کشید که :

نازپرورده تنعم نبرد راه به دوست

عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

البته زحمت در این راه شیرین و گواراست. وقتی در این راه قدم برداری، مزه اش را می چشی

و همین شیرینی هدیه الهی است برای این که به تلاش ادامه دهی.

مهمترین عوامل ارتقای ایمان، تعقل و تدبر و تعلم در توحید و لوازمات توحید، عمل صالح

و دقت در رفتار و گفتار و متخلق شدن به اخلاق حسنه است. تلاش در این سه زمینه، عنایت

الهی را به همراه خواهد داشت - ان شاء الله-.

معرفت ۴

« [۱] اَلِهِيَ هَبْ لِي كَمَالَ الْاِنْقِطَاعِ اِلَيْكَ، [۲] وَ اَنْرْ اَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا اِلَيْكَ، حَتَّى تَخْرِقَ اَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ اِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ وَ [۳] تَصِيرَ اَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ »^{۱۵}.

«حَتَّى تَخْرِقَ اَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ اِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ»

چشمهای قلب برای رویت جمال و جلال الهی و درک حضوری نفس برای خداوند - تبارک

و تعالی - نیازمند کنار زدن پرده ها و حجابهاست.

^{۱۵} اقبال / ج ۳ / ص ۲۹۹.

خداوند - تبارک و تعالی - در سوره مبارکه جائیه / آیه شریفه ۲۳ می فرماید :

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ».

تبعیت از هوای نفس سبب گمراهی و مهر و موم شدن سمع و قلب و پرده افتادن بر چشم انسان است. هر چه این تبعیت از هوای نفس بیشتر باشد، پرده ها سنگین تر و بیشتر است.

اینجاست که اهمیت جهاد با نفس برای رسیدن به معرفت الهی و رویت الهی معلوم می شود.

«خرق» به معنای شکافتن است. شبیه این تعبیر خداوند - تبارک و تعالی - در سوره مبارکه ق،

آیه شریفه ۲۲ است که می فرماید : «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ

فَبَصَّرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا». در قیامت که پرده کنار رود، چشم تیزبین می شود و آنچه نمی دید،

می بیند.

این پرده ها همان پرده هایی است که حضرت امیر - علیه الصلاه والسلام - می فرماید : «لَوْ كُشِفَ

الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا»^{۱۶}. پرده ها و حجابها مانع رویت و درک ماست. اما حضرت امیر - علیه

الصلاه والسلام - پرده ها مانع رویت و درکش نیست.

پس معنای این فراز دعای شریف این است که نورانی شدن چشم دل با رویت باطنی ذات

اقداوس اله سبب می شود تا حجابهای نورانی شکافته شود. پرده ها کنار زده شود.

طبق این تعبیر می توان استفاده کرد که موانع رویت باطنی الهی به حجب نورانی و ظلمانی

تقسیم می شوند.

^{۱۶} مناقب آل ابی طالب ع / ابن شهر آشوب / ج ۲ / ص ۳۸.

برای حجب ظلمانی و نورانی تفاسیری بیان شده است که شاید بهترینش این باشد :

حجب ظلمانی

حجب ظلمانی را به رویت مستقل موجودات تفسیر کرده اند. کسی که نگاه مستقل به موجودات و مخلوقات دارد، همین موجودات و مخلوقات حجاب دیدن ذات باری تعالی است. (نگاه مستقل به مخلوقات منشأ دنیاگرایی و تبعیت از هوای نفس و ... می شود).

برای کنار زدن این حجابها، باید توجه داشته باشیم که هر موجودی مخلوق اوست، عین ربط و فقر محض و اوج احتیاج به اوست و هیچگونه استقلالی ندارد. اگر کسی رویت غیر مستقل به موجودات داشته باشد و همه موجودات را عین آیه و جلوه و مظهر جمال و کمال الهی و محل بروز صفات و اسماء الهی بداند، حجاب ظلمانی را کنار زده است.

از وجود مقدس امیرالمومنین - علیه الصلاة والسلام - نقل شده است که «ما رأیت شیئا الا و رأیت الله قبله و معه [یا قبله و بعده]»^{۱۷} که شاید اشاره به همین نگاه فقری به هر موجودی باشد.

آیه شریفه اول سوره مبارکه ابراهیم: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ».

طبق مفاد آیه شریفه نزول کتاب به هدف خروج مردم از ظلمات به سمت نور است یعنی به سمت راه عزیز حمید. به سمت نور یعنی به سمت راه عزیز حمید. نور همان راه است نه مقصد

^{۱۷} درخشان پرتوی از اصول کافی / حسین همدانی / جج ۲ / ص ۲۵۰.

و پایان راه. پس خروج از ظلمات و کنار زدن حجب ظلمانی یعنی در مسیر قرار گرفته ایم ولی برای رسیدن به پایان مقصد باید حجابهای نورانی را هم کنار بزنیم.

حجب نورانی

اسماء و صفات الهی و نگاه ربطی به مخلوقات، نور قلب هستند و چشم باطن انسان را به روی خداوند - تبارک و تعالی - باز می کنند. اما خود این نورها ممکن است حجاب برای رویت ذات باری تعالی باشند، چون مظاهر ضعیف و ناقص از ذات اقدس اله هستند.

رویت باری تعالی با اسماء و صفات این ذات اقدس نیز کامل و جامع نیست؛ چرا که درست است که خداوند علیم و حکیم و عزیز و ... است، اما خدا بزرگتر از این اوصاف است.

«الله اکبر» طبق روایات یعنی خداوند - تبارک و تعالی - بزرگتر از آن است که وصف شود^{۱۸}.

بزرگتر از آن است که حتی با علیم، حکیم، عزیز و ... تعریف و شناخته شود. یعنی اگر عمق این اوصاف را هم تصور کنیم، باز هم عمق ذات الهی چیز دیگری است. اضافه بر این که عمق این اوصاف را هم تصور نمی کنیم و در دسترس ما قرار نمی گیرد. پس اولاً عمق بی نهایت این اوصاف را درک نمی کنیم و ثانیاً خداوند - تبارک و تعالی - بزرگتر از این اوصاف است.

در بحار الانوار این فراز در دعا ذکر شده است که: «**بِالْأَسْمِ الَّذِي احْتَجَبَتْ بِهِ مِنْ خَلْقِكَ**»^{۱۹}.

^{۱۸} الکافی / ج ۱ / ص ۱۱۷.

^{۱۹} بحار الانوار / ج ۸۴ / ص ۱۲.

حتی در روایات مظهر اتم جمال و جلال الهی یعنی وجود مقدس نبی اکرم محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم - که هیچ مخلوقی به او نرسید و نخواهد رسید، «حجاب الله» دانسته شده است.^{۲۰} یعنی این ذات مقدس در اوج کمال نیز عمق ذات الهی را نشان نمی دهد.

اگر چشم دل به جمال الهی روشن شود، حجابهای نورانی نیز کنار زده می شود و خود ذات باری تعالی جلوه گری می کند و چشم دل از اسماء و صفات الهی هم عبور می کند و به اصل و منشأ اسماء و صفات خواهد رسید. «وَأَنْزَلْنَا أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا إِلَيْكَ، حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ».

باید توجه داشته باشیم که رسیدن به عمق اسماء و صفات الهی - مثل صفت «عظیم» - و عمق ذات باری تعالی برای ما غیر مقدور است که «عنقا شکار کس نشود، دام باز گیر»؛ اما اولاً باید توجه داشت که خداوند - تبارک و تعالی - منحصر در فهم ما از اوصافی مثل الرحمن و الرحیم و العزیز و ... نیست و ثانیاً تا حدی که در دسترس انسان است، باید جلو رفت و تلاش کرد و عاجزانه و مصرانه از خداوند - تبارک و تعالی - درخواست کرد که در این راه دست ما را بگیرد.

«فتصل الى معدن العظمه» وقتی روح انسان حجابهای ظلمانی و نورانی را کنار زد به معدن (منشأ و اصل) عظمت خواهد رسید. منشأ عظمت - که همان ذات اقدس الهی است - برای نفس انسان جلوه گری می کند.

^{۲۰} الکافی / ج ۱ / ص ۱۴۵.

عشق به خدا ۱

« [۱] الهی هب لی کمال الانقطاع الیک، [۲] وانر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک، حتی تحرق ابصار القلوب حجب النور، فتصل الی معدن العظمه و [۳] تصیر ارواحنا معلقه بعز قدسک»^{۲۱}.

بیان شد که شاید «کمال انقطاع» به نهایت درجه عبودیت اشاره داشته باشد. بخش دوم از این دعای شریف شاید به نهایت درجه معرفت به ذات اقدس اله اشاره داشته باشد.

اوج معرفت که حاصل شود و حجابهای نورانی هم کنار زده شود، دو ثمره دارد: (۱) ابصار قلوب به معدن عظمت می رسد. (۲) ارواح معلق به عز قدس الهی خواهد شد. «و تصیر ارواحنا معلقه بعز قدسک».

تعلق روح، به معنای گره زدن قلب به چیزی، عشق و اوج محبت به چیزی است^{۲۲}. پس معنای عبارت، عاشق «عز قدس الهی» شدن است. یعنی اوج معرفت، روح را عاشق ذات اقدس اله خواهد کرد.

مراتب محبت

محبت به هر شیء دارای مراتبی است. مثلا مادر به فرزند علاقه دارد، پدر علاقه دارد، عمو علاقه دارد، پسر عمو علاقه دارد، دوست علاقه دارد و ... ، اما این علاقه ها یکسان نیستند. علاقه مادر با علاقه پسر عمو متفاوت است.

^{۲۱} اقبال / ج ۳ / ص ۲۹۹.

^{۲۲} لسان العرب: علق بها تعلیقاً: أحبها.

ما در خودمان گاهی تغییر میزان محبت را احساس می کنیم. گاهی آنقدر دلمان صاف است تا روضه خوان می گوید «السلام علیک یا ابا عبدالله»، بی اختیار اشک جاری می شود. اما گاهی دلمان نمی شکند. ارتباط قلبی و عاطفی کم شده است.

میزان ارزش انسانها به میزان و مرتبه محبتی است که به خداوند - تبارک و تعالی - دارند. از وجود مقدس امام صادق - علیه الصلاه والسلام - نقل شده است که فرمودند: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ مَا لَهُ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَعْلَمْ مَا لِلَّهِ عِنْدَهُ»^{۲۳}. اگر می خواهید مقدار ارزش خود را نزد خداوند - تبارک و تعالی - بدانید، بررسی کنید که خداوند - تبارک و تعالی - چه جایگاهی در نزد شما دارد. چقدر برایتان عزیز و پر اهمیت است، مخصوصا در مواقعی که زمینه گناه وجود دارد؟ برخی آنقدر عاشق خداوند - تبارک و تعالی - هستند که لذت ذکر او، مناجات با او، عبادت در درگاه او و اطاعت از فرامین او را با دو دنیا و آخرت معاوضه نمی کنند.

امام صادق - علیه الصلاه والسلام - :

«إِنَّ النَّاسَ يَعْبُدُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ فَطَبَقَهُ يَعْْبُدُونَهُ رَغْبَةً إِلَى ثَوَابِهِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْحُرِّصَاءِ وَهُوَ الطَّمَعُ وَآخَرُونَ يَعْْبُدُونَهُ خَوْفًا مِنَ النَّارِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَهِيَ الرَّهْبَةُ وَلَكِنِّي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْكِرَامِ»^{۲۴}.

نقل می شود از برخی بزرگان اهل معرفت، ساعتها در سجده به مناجات با خداوند - عز و جل - مشغول بودند و اصلا گذر زمان را احساس نمی کردند.

^{۲۳} بحار الانوار / ج ۶۷ / ص ۱۸.

^{۲۴} علل الشرائع / ج ۱ / ص ۱۲.

مرحوم مقدس اردبیلی چند روزی غذا گیرشان نیامده بود. وقتی برای خواندن نماز شب سطل را به چاه انداختند تا وضو بگیرند، به جای آب، طلا و جواهر بالا آمد. ایشان رو به آسمان کردند و در حالی که اشک می ریختند، فرمودند: خدایا! من از تو آب خواستم که نماز بخوانم.

اما می دانیم این علماء خالص درگاه خداوند - تبارک و تعالی - نیز به اوج محبتی که اهل بیت - علیهم الصلاه والسلام - به آن دست یافتند، نرسیده اند. عبادت معصومین - علیهم الصلاه والسلام - در اوج عشق و خضوع و خشوع و لذت از ملاقات با معشوق بوده است که «میان عاشق و معشوق رمزی است، چه داند آن که اشتر می چراند».

محبت به خداوند - تبارک و تعالی - مراتبی دارد که اوج آن در این فراز مورد اشاره است که قلب انسان گره خورده باشد با ذات اقدس اله و رسیدن به این مرتبه باید هدف ما باشد.

عشق به خدا ۲

« [۱] الهی هب لی کمال الانقطاع الیک، [۲] وانر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک، حتی تحرق ابصار القلوب حجب النور، فتصل الی معدن العظمه و [۳] تصیر ارواحنا معلقه بعز قدسک » ۲۵.

بیان شد که شاید فراز آخر به حب به خداوند - تبارک و تعالی - اشاره دارد و همچنین بیان شد که محبت مراتبی دارد که اوج آن مورد هدف و خواست باید قرار بگیرد.

^{۲۵} اقبال / ج ۳ / ص ۲۹۹.

معنای اوج محبت به خداوند - تبارک و تعالی -

در کتاب فلاح السائل از وجود مقدس امام صادق - علیه الصلاه والسلام - نقل شده است که
«لَا يُمَحِّضُ رَجُلٌ الْإِيْمَانَ بِاللَّهِ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ وَ وُلْدِهِ وَ أَهْلِهِ وَ
مَالِهِ وَ مِنْ النَّاسِ كُلِّهِمْ».

وقتی ایمان به خدا خالص شده است که خداوند - تبارک و تعالی - از همه چیز و همه چیز
برای ما محبوبتر باشد. رضایت خداوند - تبارک و تعالی - از همه دنیا و ما فیهای آن با ارزشتر
باشد. حاضر نباشیم برای رسیدن به همه ثروت و قدرت دنیوی حتی یک دروغ بگوییم یا
حتی یک مکروه انجام دهیم.

اگر حوصله عبادت نداریم، اگر در انجام وظایف تنبلی می کنیم، یعنی خودمان را از خداوند
- تبارک و تعالی - بیشتر دوست داریم.

از وجود مقدس امام صادق - علیه الصلاه والسلام - نقل شده است که «الْقَلْبُ حَرَمٌ اللَّهُ فَلَا
تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ»^{۲۶}. قلب حرم خداست و غیر خدا را در حرم خدا ساکن نکن.
در دعای عرفه می خوانیم «انت الذی ازلت الاغیار عن قلوب احبائک حتی لم یحبوا سواک».
تو همان کسی هستی که دیگران را از قلب دوستدارانت پاک کردی تا جایی که جز تو را
دوست ندارند.

تنها محبوب باید او باشد که اشاره به توحید حبی دارد، یعنی نه تنها خدا را بیشتر از بقیه
دوست داشته باشی، بلکه غیر خدا را به خاطر خدا دوست داشته باشی. اگر وجودات مقدس

^{۲۶} جامع الأخبار ص ۲۸.

معصومین - علیهم الصلاه والسلام - را دوست داری یا پدر و مادر و همسر و فرزندان را دوست داری، به خاطر خدا دوست داشته باش. چون خداوند - تبارک و تعالی - آنها را دوست دارند و می خواهد که آنها را دوست داشته باشی، آنها را دوست داشته باش.

حبّ استقلالی مخصوص خداست که هر چه کمال و زیبایی و حُسن است، کمال و زیبایی و حُسن اوست.^{۲۷}

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی از امام باقر - علیه الصلاه والسلام - از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل می فرماید: «وَدُّ الْمُؤْمِنِ لِلْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الْإِيمَانِ أَلَّا وَمَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَابْغَضَ فِي اللَّهِ وَأَعْطَى فِي اللَّهِ وَمَنَعَ فِي اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ».^{۲۸}

مومنی که در بالاترین مراتب ایمان است، مومنه‌های دیگر را به خاطر خدا دوست دارد.

حتی مراتب مومنها به مراتب این حبّ دانسته شده است. از وجود مقدس امام صادق - علیه الصلاه والسلام - نقل شده است: «مَا التَّقَى مُؤْمِنَانِ قَطُّ إِلَّا كَانَ أَحَدُهُمَا أَشَدَّهُمَا حُبًّا لِأَخِيهِ».^{۲۹}

مومنی که بیشتر به مومن دیگر محبت دارد، برتر از اوست. این دوست داشتن به خاطر ایمان و اعمال صالحی است که از مومن سر می زند و مورد خشنودی خداوند - تبارک و تعالی -

^{۲۷} سوره مبارکه احزاب / آیه شریفه ۴: «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ».

^{۲۸} الکافی / ج ۲ / ص ۱۲۵.

^{۲۹} الکافی / ج ۲ / ص ۱۲۷.

است. هر چیزی که خداوند - تبارک و تعالی - را خوشنود می کند، مورد محبت و علاقه اوست^{۳۰} چون تنها محبوبش اوست.

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار / چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم
قلب و روح از هر چه غیر محبت اوست، خالی شده است. چنین کس طبق روایات نه تنها بدون حساب وارد بهشت می شود^{۳۱}، بلکه عالیترین مراتب بهشت رضوان الهی جایگاه اوست. در شرح مصباح الشریعه عبدالرزاق گیلانی، ص ۵۸۵ از وجود مقدس حضرت امیر - علیه الصلاه والسلام - نقل شده است: «انّ اطیب شیء فی الجنّة و الذّه حُبُّ اللّهِ، و الحُبُّ فی اللّهِ و الحمد للّهِ». خود محبت به خداوند - تبارک و تعالی - که در این دنیا کسب شده است و محبت به خاطر خدا لذیذترین لذتها در بهشت هستند.

اگر انسان به اوج توحید حبی برسد و قلب او مالا مال از حبّ به خداوند - تبارک و تعالی - باشد، به بالاترین درجات بهشت رسیده است، به همجواری با اولیاء الله رسیده است.

عشق به خدا ۳

« [۱] الهی هبّ لی کمال الانقطاع الیک، [۲] و انرّ ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک، حتّی تخرق ابصار القلوب حجب النور، فتصل الی معدن العظمه و [۳] تصیر ارواحنا معلقه بعز قدسک »^{۳۲}.

^{۳۰} از این رو او دلبسته انقلاب اسلامی است که زمینه بسیار مناسبی برای نشر ایمان، ترویج توحید و تبلیغ اعمال صالح ایجاد کرده است.

^{۳۱} الکافی / ج ۲ / ص ۱۲۶.

^{۳۲} اقبال / ج ۳ / ص ۲۹۹.

بیان شد که شاید فراز آخر به حبّ به خداوند - تبارک و تعالی - اشاره دارد و سپس در زمینه مراتب محبت و معنای اوج محبّت مطالبی بیان شد. اما نشانه های حبّ خداوند چیست؟
نشانه های عشق به خداوند - تبارک و تعالی -
از نشانه های حبّ خداوند - تبارک و تعالی - تلاش و زحمت بدون چشمداشت برای رسیدن به خشنودی و رضای اوست.

ناز پرورده تنعم نبرد راه به دوست / عاشقی شیوه ی رندان بلا کش باشد
یکی از خطبا می گفت برای دعای ندبه صبح جمعه به تهران دعوت شده بودم و باید صبح زود از قم به تهران می رفتم. بلند شدم و به راه افتادم به این تصور که خیلی عاشق امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - هستم و خیلی ثواب دارم می برم که چنین کاری را دارم انجام می دهم. همان روز جمعه بازی دو تیم معروف پیروزی و استقلال بودم. دیدم عده ای با عشق و بدون هیچ چشم داشتی اول صبح بلند شده اند و می خواهند برای دیدن بازی به تهران بروند. فهمیدم به اندازه علاقه آنها به تیم محبوبشان ما عاشق امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - نیستیم.

من آن زمان طمع ببریدم ز عافیت / کاین دل نهاد در کف عشقت زمام را
عاشق تمام تلاشش را انجام می دهد و مطیع و تابع محض محبوب است تا رضای او و وصل او را به دست آورد.

«انَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ»^{۳۳}. میزان محبت را با میزان اطاعت و تبعیت می توان تشخیص داد.

چقدر مواظب رفتار و زبان و افکار و ملکات اخلاقی خود هستیم که مورد پسند خداوند باشد؟

در حدیث معراج آمده است :

يَا أَحْمَدُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ أَحِبُّ اللَّهَ أَحَبَّنِي حَتَّى يَأْخُذَ قُوْتًا وَيَلْبَسَ دُونًا وَيَنَامَ سُجُودًا وَيَطِيلَ قِيَامًا وَيَلْزَمَ صَمْتًا وَيَتَوَكَّلَ عَلَيَّ وَيَبْكِي كَثِيرًا وَيُقِلَّ ضَحْكًا وَيُخَالِفَ هَوَاهُ وَيَتَّخِذَ الْمَسْجِدَ بَيْتًا وَالْعِلْمَ صَاحِبًا وَالزُّهْدَ جَلِيسًا وَالْعُلَمَاءَ أَحْبَاءً وَالْفُقَرَاءَ رَفَقَاءَ وَيَطْلُبُ رِضَايَ وَيَفِرُّ مِنَ الْعَاصِيْنَ فِرَارًا وَيَشْغَلُ بَدَنِي اشْتِغَالًا وَيُكْثِرُ التَّسْبِيْحَ دَائِمًا وَيَكُونُ بِالْعَهْدِ صَادِقًا وَبِالْوَعْدِ وَافِيًا وَيَكُونُ قَلْبُهُ طَاهِرًا وَفِي الصَّلَاةِ ذَاكِيًا وَفِي الْفَرَائِضِ مُجْتَهِدًا وَقِيَمًا عِنْدِي مِنَ الثَّوَابِ رَاغِبًا وَمِنْ عَذَابِي رَاهِبًا وَلِأَحْبَائِي قَرِيبًا وَجَلِيسًا

محب خداوند در انجام واجبات و مستحبات اهل تلاش بسیار است. چنین کسی تمام فکر و ذکرش خداست. هیچ چیز جای ذکر خدا را برای او پر نمی کند.

در مصباح الشریعه از وجود مقدس امام صادق - علیه الصلاه والسلام - نقل می کند :

«حُبُّ اللَّهِ إِذَا أَضَاءَ عَلَيَّ سِرُّ عَبْدِ أَخْلَاهُ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ وَكُلِّ ذِكْرِ سِوَى اللَّهِ عِنْدَ ظُلْمَةٍ وَالْمُحِبُّ أَخْلَصَ النَّاسِ سِرًّا لِلَّهِ وَأَصْدَقُهُمْ قَوْلًا وَأَوْفَاهُمْ عَهْدًا وَأَزْكَاهُمْ عَمَلًا وَأَصْفَاهُمْ ذِكْرًا وَأَعْبَدَهُمْ نَفْسًا ...».

^{۳۳} امالی صدوق.

نشانه حب خداوند - تبارک و تعالی - این است که عبد در خلوت فقط به یاد خداوند - تبارک و تعالی - است. اخلاص و راستگویی و وفای به عهد و عمل پاکیزه و ذکر خالص و عبودیت از دیگر نشانه های محبّ خداوند - تبارک و تعالی - است. یعنی شخصی که به خاطر خداوند همه زندگی اش طبق دستورات دین و اوامر و نواهی خداوند تنظیم شده است تا به رضایت و خشنودی محبوب خود برسد. رضایت محبوب بر هر چیزی مقدم است. یاد محبوب جای هیچ چیزی را در ذهن و فکر او نمی گیرد^{۳۴}.

مرحوم صدوق در امالی از وجود مقدس امام صادق - علیه الصلاه و السلام - این روایت را نقل کرده است که خداوند به موسی بن عمران ندا داد: «يَا ابْنَ عِمْرَانَ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي فَإِذَا جَنَّهُ اللَّيْلُ نَامَ عَنِّي أَلَيْسَ كُلُّ مُحِبٍّ يُحِبُّ خَلْوَةَ حَبِيبِهِ». کسی که محبّ من باشد، شب را برای خلوت کردن با من انتخاب می کند. شب زنده داری از نشانه های محبّ خداست.

باز در مصباح الشریعه از وجود مقدس امام صادق - علیه الصلاه و السلام - نقل شده است:

^{۳۴} مصباح الشریعه از امام صادق ع: ... وَإِذَا هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ اسْتَأْنَسَ ظِلَالُ الْمَحْبُوبِ وَآثَرَ الْمَحْبُوبِ عَلَى مَا سِوَاهُ وَبَاشَرَ أَوْامِرَهُ وَاجْتَنَبَ نَوَاهِيَهُ وَاخْتَارَهُمَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ غَيْرِهِمَا وَإِذَا اسْتَقَامَ عَلَى بَسَاطِ الْأَنْسِ بِالْمَحْبُوبِ مَعَ آدَاءِ أَوْامِرِهِ وَاجْتِنَابِ نَوَاهِيهِ وَصَلَ إِلَى رُوحِ الْمُنَاجَاةِ وَالْقُرْبِ. وَ مِثَالُ هَذِهِ الْأُصُولِ [الخوف و الرجاء و الحب] الثَّلَاثَةُ كَالْحَرَمِ وَ الْمَسْجِدِ وَ الْكَعْبَةِ فَمَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ أَمِنَ مِنَ الْخَلْقِ وَ مَنْ دَخَلَ الْمَسْجِدَ أَمِنَتْ جَوَارِحُهُ أَنْ يَسْتَعْمِلَهَا فِي الْمَعْصِيَةِ وَ مَنْ دَخَلَ الْكَعْبَةَ أَمِنَ قَلْبُهُ مِنْ أَنْ يَشْغَلَهُ بَعِيرُ ذِكْرِ اللَّهِ.

«الْمُشْتَقُّ ... يَعْبُدُ اللَّهَ لَيْلًا وَنَهَارًا رَاجِيًا أَنْ يَصِيرَ إِلَى مَا اشْتَقَ إِلَيْهِ وَيُنَاجِيَهُ بِلِسَانِ شَوْقِهِ مُعْبِرًا عَمَّا فِي سَرِيرَتِهِ وَ مَثَلُ الْمُشْتَقِّ مَثَلُ الْغَرِيقِ لَيْسَ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا خَلَاصُهُ وَقَدْ نَسِيَ كُلَّ شَيْءٍ دُونَهُ»^{۳۵}.

«مشتاق شب و روز خداوند را عبادت می کند به این امید که به آنچه اشتیاق دارد، برسد و خدا را به لسان شوق مناجات می کند. مشتاق مثل کسی که در حال غرق شدن است که تنها هم و غم او خلاصی است و غیر آن را به کل فراموش کرده است.

وقتی همه خواست و توجه به خداست. «لايشغلهم عن الله شيء طرفه عين»^{۳۶}. (هیچ چیزی به اندازه لحظه ای آن را از یاد خدا باز نمی دارد). همه فکر و ذکرش این است که محبوب از او ناراحت نشود. کاری نکنند که سبب دوری محبوب از خودش شود. پاسبان حرم دلش می شود تا اندیشه غیر به آن راه نیابد.

حاصل عشق همین بس که اسیر غم او / دل به جایی ندهد، میل به جایی نکند دنیا و ما فیها برایش جذابتی ندارد و نمی تواند سبب غفلت او از معشوق شود. در غرر الحکم این روایت نقل شده است: «کیف يدعى حب الله من سكن قلبه حب الدنيا». چگونه ادعای محبت خداوند را دارد، کسی که حب دنیا در قلبش ساکن است. حب خدا و

^{۳۵} (۵) المصدر ص ۶۵.

^{۳۶} حدیث معراج.

حُبّ دنیا با هم جمع نمی شوند^{۳۷}. توجه و حُبّ دنیا با عبودیت و خلوص برای خدا جمع نمی شود. حواس انسان را از خداوند پرت می کند و سبب غفلت می شود.
به قول حافظ:

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق / چهار تکبیر زدم یکسره بر هر چه هست
یعنی همه چیز در این دنیا برای او مرده و بی ارزش است.

عشق به خدا ۴

« [۱] اَلِهِيَ هَبْ لِي كَمَالَ الْاِنْقِطَاعِ الْيَكِّ، [۲] وَ اَنْزِ اَبْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا الْيَكِّ، حَتَّى تَخْرُقَ اَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجْبَ النُّورِ، فَتَصِلَ اِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ وَ [۳] تَصِيرَ اَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ »^{۳۸}.
بیان شد که شاید فراز آخر به حُبّ به خداوند - تبارک و تعالی - اشاره دارد و همچنین بیان شد که محبت مراتبی دارد که اوج آن یعنی رسیدن به توحید حبی که فقط خدا را دوست دارد و حُبّ غیر خدا نیز به خاطر خداست.

جایگاه حُبّ خداوند - تبارک و تعالی -

این اوج حُبّ به خداوند - تبارک و تعالی - بسیار بسیار نزد خداوند - تبارک و تعالی - ارزشمند است و آثار وجودی و تکوینی غیر قابل وصفی بر آن مترتب است.

^{۳۷} كَمَا أَنَّ الشَّمْسَ وَاللَّيْلَ لَا يَجْتَمِعَانِ كَذَلِكَ حُبُّ اللَّهِ وَ حُبُّ الدُّنْيَا لَا يَجْتَمِعَانِ.

^{۳۸} اقبال / ج ۳ / ص ۲۹۹.

مرحوم صدوق در علل الشرائع / ج ۱ / ص ۵۷ از وجود مقدس حضرت رسول - صلی الله علیه

وآله و سلم - نقل می فرماید :

بَكَى شُعَيْبٌ عٍ مِنْ حُبِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ بَكَى حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ بَكَى حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ فَلَمَّا كَانَتْ الرَّابِعَةَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا شُعَيْبُ إِلَى مَتَى يَكُونُ هَذَا أَبَدًا مِنْكَ إِنْ يَكُنْ هَذَا خَوْفًا مِنَ النَّارِ فَقَدْ أَجْرْتُكَ وَإِنْ يَكُنْ شَوْفًا إِلَى الْجَنَّةِ فَقَدْ أَبْحَثْتُكَ قَالَ إِلَهِي وَسَيِّدِي أَنْتَ تَعَلَّمُ أَنِّي مَا بَكَيْتُ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا شَوْفًا إِلَى جَنَّتِكَ وَلَكِنْ عَقَدْتُ حُبُّكَ عَلَى قَلْبِي فَلَسْتُ أَصْبِرُ أَوْ أَرَاكَ فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ أَمَا إِذَا كَانَ هَذَا هَكَذَا فَمِنْ أَجْلِ هَذَا سَأُخْذِمُكَ كَلِمِي مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ.

حضرت شعيب - علی نبینا و آله و علیه الصلاه و السلام - آنقدر از عشق به خدا گریه کرد که کور شد. خداوند - تبارک و تعالی - او را بینا کرد. باز هم آنقدر گریه کرد که کور شد و خداوند - تبارک و تعالی - بینایی را به او بازگرداند تا بار چهارم که خداوند - تبارک و تعالی - به او وحی کرد تا کی این ادامه خواهد داشت؟ اگر از ترس جهنم گریه می کنی، تو را از آن پناه دادم. اگر از شوق بهشت گریه می کنی، تو را وارد آن می کنم. جواب داد خدا و آقای من. تو می دانی که گریه من از ترس آتش تو یا شوق به بهشت تو نیست. حب توست که با قلبم گره خورده است و نمی توانم صبر کنم یا این که تو را بینم. خداوند - جل جلاله - وحی کرد که اگر اینگونه است، به خاطر این من کلیم خودم موسی بن عمران را خادم تو قرار می دهم.

حبّ به خداوند - تبارک و تعالی - سبب می شود که خداوند - تبارک و تعالی - انسان را دوست داشته باشد^{۳۹} و محبّت او را در دل اولیاء الله و ملائکه هم قرار می دهد و مقام شفاعت در آخرت را به او می بخشد^{۴۰}.

از وجود مقدس امام صادق - علیه الصلاه و السلام - نقل شده است که :
اگر عبدی حبّ خداوند داشته باشد ملائکه به مناجات او مباحثات می کنند. به دیدار او افتخار می کنند. خداوند تعالی به خاطر او شهر را آباد می کند و به خاطر کرامت او به بندگان کرامت می کند و اگر درخواستی به حقّ او داشته باشند، به آنها می دهد و به خاطر رحمت او بلاها را از آنها دفع می کند. پس اگر مردم می دانستند که جایگاه او نزد خدا چگونه است و منزلش پیش خداوند چیست، تقرّب به خدا نمی جستند مگر به خاک پاهایش^{۴۱}.
در مختصر البصائر / ص ۳۲۸ روایتی با معانی بسیار عمیقی وجود دارد که نتیجه حبّ خداوند - تبارک و تعالی - را ذکر می کند و می فرماید که حبّ خداوند - تبارک و تعالی - این نتایج را دارد :

خداوند قلب او را نورانی می کند و لطف شامل او می شود.

کلامش حکمت خواهد بود.

صاحب ذکاوت خواهد شد.

معرفت اطلاق سبعة برایش حاصل خواهد شد.

^{۳۹} بحار الانوار / ج ۶۷ / ص ۲۶.

^{۴۰} مصباح الشریعة / ص ۶۴.

^{۴۱} بحار الانوار / ج ۶۷ / ص ۲۳.

فکرش درگیر لطف و حکمت و بیان خواهد بود.

شهووت و محبتش در خداوند - تبارک و تعالی - خواهد بود.

در قلبش خدایش را خواهد دید. (انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک)

حکمت و علم و صدق را به غیر آنچه حکماء و علماء و صدیقون اخذ کرده اند، به ارث خواهد برد.

همچنین در حدیث قدسی معراج می فرماید کسی که من را دوست داشته باشد :

چشم قلبش را به جلالم باز می کنم و بر او مخفی نخواهم بود. (انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک)

کلام خودم و کلام ملائکه ام را به گوشش می رسانم.

سری را که از خلقم پوشانده ام، به او خواهم داد.

قبرش را نورانی می کنم.

غم مرگ و تاریکی قبر و لحد را نمی بیند.

و ... ۴۲

در حدیث قدسی دیگری این آثار برای محبّ واقعی خداوند - تبارک و تعالی - شمرده شده است :

او را برای خودم قبول کنم ... اولین چیزهایی که به او می دهم، این سه چیز است : (۱) نورم

را در قلوب آنها قرار می دهم پس از من خبر می دهند همانطور که من از آنها خبر می دهم.

(۲) آسمانها و زمین ها و آنچه در آن دو از مواریشان است را مستقل برای آنها می گذارم. (۳)

به آنها روی می کنم. آیا کسی می داند که اگر به شخصی روی کنم، چه چیزی می خواهم

به او بدهم؟^{۴۳}

^{۴۲} ارشاد القلوب دیلمی / ج ۱ / ص ۲۰۵.

^{۴۳} بحارالانوار / ج ۶۷ / ص ۲۶.

در بحار از وجود مقدس حضرت امیر - علیه الصلاه والسلام - نقل شده است :
حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا يَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا احْتَرَقَ ... فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهَ أَعْطَاهُ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْمَالِ وَالْمُلْكِ.
حب خدا آتشی است که بر چیزی مرور نمی کند، مگر آن را به آتش می کشاند ... پس هر
کس خدا را دوست بدارد، خداوند هر چیزی - از مال و سلطنت - را به او خواهد داد.

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند

فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی

دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

عاشق واقعی جز معشوق و محبوب هیچ چیزی داغ دلش را آرام نمی کند. به تعبیر مولانا
کسی که دیوانه خداست شبیه مجنونی است که مال و منال دنیا اصلاً توجهش را جلب نمی
کند.

از وجود مقدس امام صادق - علیه الصلاه والسلام - نقل شده است که اگر شیرینی حبّ خدا
را بچشید، به هیچ چیز دیگری مشغول نمی شوید^{۴۴}. عشقبازی با خداوند - تبارک و تعالی -
شیرینی غیر قابل وصفی دارد.

صفت باده عشقم ز من مست مپرس

ذوق این باده ندانی به خدا تا نچشی

باید طعم آن را چشید و تا نچشیم «چه داند آنکه اشتر می چراند». نمی دانیم چیست.

^{۴۴} الکافی / ج ۲ / ص ۱۳۰.

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم

ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما

البته روشن است که محبوب تنها هدف و انگیزه اش خشنودی و رضایت و وصل یار است که «هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس». اگر یار خشنود شود، عاشق هم لذت می برد، اما برای لذت خودش کاری نکرده است^{۴۵}، بلکه فقط هدفش خشنودی یار بوده است. شبیه یاران با وفای اباعبدالله الحسین - علیه الصلاه والسلام - که از سخنانشان چنین استفاده می شود که بعضا هدفشان بهشت نیست، هدفشان لبخند رضایت بر لبان آقا امام حسین - علیه الصلاه والسلام - است و رضایت او تمام خواسته و هدفشان بوده است.

این جایگاه ارزشمند محب و عاشق خداوند - تبارک و تعالی - که امیدوارم عمق فهم این معارف را خداوند - تبارک و تعالی - به ما عنایت کند و ما را دلباخته تمام عیار خودش گرداند.

عشق به خدا ۵

« [۱] الهی هب لی کمال الانقطاع الیک، [۲] و انر ابصار قلوبنا بضياء نظرها الیک، حتی تحرق ابصار القلوب حجب النور، فتصل الی معدن العظمه و [۳] تصیر ارواحنا معلقه بعز قدسک »^{۴۶}.

در بحث از محبت به خداوند - تبارک و تعالی - بحث پایانی که قصد طرح آن را داریم، راه تحصیل این محبت و عوامل از بین برنده این محبت است.

^{۴۵} انجام کاری برای لذت بردن خود ریشه در خودبینی و خودخواهی دارد - نه محبوب بینی و محبوب خواهی -.

^{۴۶} اقبال / ج ۳ / ص ۲۹۹.

راه تحصیل عشق خدا

معرفت به خداوند

در همین مناجات شعبانیه اشاره شد که معرفت باطنی موجب پیدایش محبت به خداوند - تبارک و تعالی - می شود.

مصباح الشریعه از امام صادق ع: «وَ إِذَا تَجَلَّى ضِيَاءُ الْمَعْرِفَةِ فِي الْفُؤَادِ هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ». وقتی نور معرفت خدا در قلب تجلی کند، طوفان محبت خواهد وزید.

اگر انسان بداند کمال و زیبایی و حُسن و لطف و کرامت بی نهایت خداوند - تبارک و تعالی - را بشناسد، عاشق این کمال و زیبایی و لطف خواهد شد. اگر با تمام وجود درک کند که هر کمالی از اوست و برای اوست، هر زیبایی از اوست، از چه دل ما را می برد از اوست، هر چه توجه ما را جلب می کند از اوست و به دست قدرتمند و علم و حکمت بی نهایت اوست، محبت او در دلش زنده شده و افزایش می یابد.

هر چیزی که نفس آن را بپسندند - از علم و قدرت و حیات و حکمت و عزت و - از اوست، بلکه بی نهایت از آن در اوست و هیچ امر مشمئز کننده ای - از ظلم و زشتی و پلیدی - در این ذات مقدس و سبوحی راه ندارد. «نَسَبَ بِحَمْدِكَ وَ نَقَدَّسَ لَكَ».

البته این معرفت صرفاً به درس خواندن و مطالعه و کلاس رفتن نیست، به ایمان قلبی و معرفت از عمق وجود است.

توجه به نعمتهای الهی

اگر بداند همه نعمتها از او و به لطف و رحمت اوست. هر چه داریم از عنایت اوست. او سراسر لطف و رحمت به ماست. غرق در نعمت و رحمت اویم و البته نمی دانیم و غافلیم.

«وَأِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»^{۴۷}. نعمتهای الهی قابل شمارش نیست و خداوند بخشنده و رحمتگر است.

در امالی مرحوم صدوق آمده است: «خداوند -عزّوجلّ- به حضرت موسی - علی نبینا و آله و علیه الصلاه و السلام- وحی کرد که با شمارش نعمتهای من بر بندگانم آنها را محبوب من کن که آنها جز خیر از من ندیده اند»^{۴۸}.

عمل صالح

اعمال صالح و اطاعت و تبعیت از خداوند - تبارک و تعالی- نیز سبب افزایش حبّ به خدا خواهد بود. سجده برای خدا و نماز با حضور قلب و خدمت به دین خدا و شرکت در مجالس موعظه و تذکر و مجالس اهل بیت - علیهم الصلاه و السلام- و دیگر اعمال بسیار در این زمینه مفید است و هر چه اخلاص در این اعمال بیشتر باشد، بیشتر حبّ خدا را در دل انسان افزایش می دهد. این اعمال با توجه و فکر و خلوص نیت انجام شود، تاثیر بسیار زیادی خواهد گذاشت.

در کفایه الاثر از وجود مقدس امام صادق - علیه الصلاه و السلام- نقل شده است: «إِنَّ أَوْلَى الْأَلْبَابِ الَّذِينَ عَمَلُوا بِالْفِكْرَةِ حَتَّى وَرِثُوا مِنْهُ حُبَّ اللَّهِ». (عمل با فکر و اندیشه محبت خداوند را به همراه می آورد).

^{۴۷} سورة مبارکه نحل / آیه شریفه ۱۸.

^{۴۸} أمالی الطوسی ج ۲ ص ۹۸.

نسبت به خلوص عمل نیز همواره با سوء ظنّ به خودمان نگاه کنیم که نفس به انحاء مختلف تلاش می کند که اهداف غیر الهی را در اعمال دخیل کند. باید نفس تربیت شده ای باشد تا اهداف و اغراض نفسانی و دنیوی را بشناسد و با آنها مبارزه کند تا به اخلاص برسد.

پاک کردن حبّ استقلالی غیر

در کنار این امور باید توجه داشت که علاقه هایی که با توحید حبی تنافی دارد را از دلش به کل پاک کند: «أَنْتَ الَّذِي أَزَلْتَ الْأَغْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ حَتَّى لَمْ يُحِبُّوا سِوَاكَ»^{۴۹}.

بیان شد که علم و معرفت، توجه به نعمتها و لطف الهی، اعمال صالح و پاک کردن قلب از علاقه های نفسانی و دنیایی در رسیدن به عشق به خداوند بسیار اثرگذار است.

دوری از گناه

از طرف دیگر باید توجه داشت که گناه سبب سیاهی قلب می شود و محبت خدا را در دل کمرنگ می کند و بسیار بسیار خطرناک است. گناه و موافقت با هوای نفس - که ناشی از خودخواهی و خودپسندی است - مانند دزدی است که عشق به خدا را می دزد.

این محبت طلا و جواهر بسیار بسیار گرانبگداری است که صبح و شب باید مواظبت کرد که خدایی نکرده اعمالمان سبب از بین رفتن آن نشود. باید مواظب زبان و فکر و اخلاق و رفتار بود.

^{۴۹} دعای عرفه.